

تأملاتی دربارهٔ  
دیکتاتوری حزبی و مالکیت دولتی

محمد حسن شاہکوئی



۱۳۹۶

## فهرست مطالب

۷	سخنی با خوانندگان
۱۱	مقدمه
۲۹	دیکتاتوری حزبی و مالکیت دولتی
۹۵	پی‌نوشت‌ها:
۱۳۳	چرا شوروی فروپاشید؟
۱۶۳	پی‌نوشت‌ها:
	آیا «انقلاب فرهنگی چین»، استراتژی حفظ استقلال ملی در برابر
۱۶۷	شوروی و امپریالیسم نبود؟
۱۷۷	پیوست:
۱۸۱	خروش‌چفیسیم و اختلافات ایدئولوژیکی در جنبش کمونیستی
۱۹۳	جامعه مدنی و ماهیت دولت
۲۰۷	جدائی جامعه مدنی از دولت
۲۱۱	مارکس و نظریه "جدائی قوه مجریه از مرکزیت سیاسی"
۲۱۷	پی‌نوشت‌ها:
۲۱۹	جناب آقای دکتر باقر پرهام

- آیا سوسیالیسم در جوامع آسیایی مستقیماً قابل تحقق است؟ ..... ۲۵۱
- پیوست: ..... ۲۵۱
- افزوده‌ها ..... ۲۵۷
- درک مارکس از بدیل سرمایه‌داری (نقدی بر مقالهٔ سایت «نقد اقتصاد سیاسی») .... ۲۸۵
- پی‌نوشت‌ها: ..... ۳۱۹
- دفترهای فلسفی ولادیمیر ایلیچ اولیانف،  
بخش اول: نقدی بر مقدمهٔ کوین آندرسون ..... ۳۳۹
- پی‌نوشت‌ها ..... ۳۶۲
- بخش دوم: نگاهی به کتاب "دفترهای هگل"
- اثر ولادیمیر ایلیچ اولیانف ..... ۳۶۹
- پیوست: ..... ۳۸۱

## سخنی با خوانندگان

این کتاب خود ماجرای دارد. این را در پائیز ۱۳۷۸ به انتشارات... به آقای... سپردم. بسیار آن را پسندید و گفت، هر کس که این را بخواند کاملاً بر او معلوم است که نویسنده بر آنچه که می‌گوید تسلط دارد و خیلی خوب از عهدهٔ بیان مسائل برآمده است. از نشر کتاب نیز به‌عنوان یک نشر فاخر تعریف کرد. و قول مؤکد داد که چاپ‌اش اولین برنامهٔ کاری او باشد. یقین دارم که در گفتارش صادق بود و الحق مقدمات کار را نیز داشت آماده می‌کرد که گویی اتفاقی افتاد و درگیر یک مباحثهٔ فکری شد. دیگر چشم‌انتظار ماندم و چاپ این کتاب به حالت تعلیق درآمد. و سرانجام در اردیبهشت ۱۳۸۴ به من باز گردانده شد؛ وقتی که زمانه دیگر حالت احتضار پیدا کرده بود و افق رو به روشنی نداشت.

لیکن من در همان سال ۸۴ از "فرصت" پیش آمده استفاده نموده این کتاب را دقیق‌تر و پخته‌تر کردم و نشر آن را نیز که گهگاه، این‌جا یا آن‌جا آثار تأثیر ژورنالیسم دوران روزنامه‌نگاری‌ام در سیاست و تأثیر مطالعهٔ وسیع روزنامه‌های کشور در سال‌های پس از خلاصی‌ام از محبس (سال‌های ۶۸ به بعد) به چشم آمد، به نثری که زبان معمول‌ام است، برگردانده‌ام. حقیقت آن

است که نثر سیاسی به خصوص اگر با پیچیدگی‌های فلسفی و با وحدت عاطفه توأم شود، گمان کنم که به نسبت دیگر انواع نثر، دشوارترین باشد. زیرا گاه از قلهٔ انتزاعات فلسفی در بحث سیاسی و از شکوه احساسات عالی انسانی و اوج خلجان‌های روحی ناگزیر باید فرود آید به عالم واقع، به واقعیات روز و به آمارها؛ این فراز و فرود و حفظ آهنگ تعادل میان آن و این و حفظ سبک، از دشواری‌های جدی است. چنان‌که با کمترین لغزشی، نثر نوشته می‌تواند افت کند و عامیانه گردد.

ضمناً در همین سال ۸۴، پیشگفتار این کتاب را نیز با مطلب کوتاهی که جداگانه در همان نیمهٔ اول دههٔ ۷۰ نوشته بودم، آمیختم و ترکیبی با مضمونی دقیق‌تر و عمیق‌تر، ساخته‌ام.

امسال، در ماه‌های اخیر، نیز نگاهی دوباره و عمیق به سرتاسر این کتاب دهم و با استفاده از مطالعات و تجربه‌های سال‌های اخیرم این نوشته را چند جا که لازم آمد دقیق‌تر کردم و چند عبارت‌بندی که احیاناً می‌توانستند راه تعبیر و تفسیر را باز بگذارند، آن‌ها را پیراستم. داوری نهایی البته برعهدهٔ مردم دانا و منصف است.

در پایان لازم می‌دانم، یادداشتی را که من در همان نیمهٔ اول دههٔ ۷۰ نوشتم در حال و احوال نویسنده و نگاه او، این‌جا بیاورم:

نویسندهٔ این کتاب تجاربی دارد که استمرار ناهشیوارش از کودکی است و هشیوارش از نوجوانی، با خواننده‌ها و شنیده‌های بسیار در تنداب‌های هول‌آور. و با آنچه او دربارهٔ آن سخن می‌گوید زیسته است با عشق، و خلجان‌های فکری و عاطفی‌اش در هیجانات سیاسی، ذهن‌اش را شیار داده و

آفات روح او را روشنی بخشیده است. پس، آنچه حاصل است همچون کارهایی نیست که دیگران انجام داده‌اند، بلکه این قلم را جوشش یاداندوزهای تاریخی از پیکارها به پیش می‌راند. و بدین‌سان، او بر روشی می‌رود که با آن، افقی را می‌گشاید و تاریخ انقلابی را برمی‌رسد که دیگران چون‌که آن بستر و افق تاریخی نداشته و بر آن راه و روش نمی‌توانستند بروند، طبعاً قادر نبودند حق مطلب را در این باره به خوبی ادا کنند. درک عمیق موضوع این تاریخ و جوهرهٔ فلسفی‌اش حکماً منوط است به وحدت نظریه و عمل و درک ضرورت‌هایی که تنها در جریان مبارزهٔ زحمتکشان و خلق‌های جهان برای آزادی و برابری حاصل می‌شود و اصلاً موضوعی صرفاً آکادمیک نیست. به‌همین دلیل، خوانندهٔ نیکوجان اگر با افق عقلانیت تاریخی می‌خواهد جان کلام را نوش کند و به گوش هوش، عبرت یک انقلاب توفان‌زا و نظام پرشکوه شکست خورده را از شکنِ خلجان‌های یک ذهن در گذار تجربه نیوش کند، این را بخواند. باشد که عنایت او، انگیزهٔ تفکر و تعمق دوباره گردد.

محمد حسن شاهکونی

مرداد ماه ۱۳۹۴

## مقدمه

«نومیدی هنگامی وحشتناک است که انسان‌ها در می‌یابند یا تصور می‌کنند که فدای یک توهم شده‌اند و کهنه قوی‌تر از نو است و واقعیت موجود برضد آنان است نه بر وفق مرادشان. [و می‌پندارند] که عصر جدید هنوز فرا نرسیده است»

پیش درآمد بر نمایشنامه  
گاليله، بر تولد برشت

این که انقلاب بلشویکی شوروی در کار ساختمان سوسیالیسم، که بی‌تردید تجربه‌ای است مثبت، نهایتاً شکست خورد و راهش ناهموار به چشم آمد، دلیل نمی‌شود که با شک دکارتی، اصل انقلاب و دستاوردهای سترگ آن نیز زیر سؤال بروند. شک داریم تا شک. شک علمی (یا نقد تاریخی) هرگز نمی‌کوشد تا با نفی سلبی، کل یک پدیده سیال را محو و تیره نشان بدهد و بنایی بگذارد که نقب‌های تودرتویش به گذشته، همه، کور باشد. زیرا هیچ پیشرفتی در تاریخ نیست که حاصل گذشته نباشد. چنان‌که راه هر پیروزی علمی و اجتماعی را گام‌های نخستین (گذشتگان) هموار کرده‌اند. معنی‌اش این است که هر پیشرفت تازه علاوه بر آن که آغشته به ضعف‌های عصر خود است، عجین با اثرات منفی گذشته نیز است. به قول لنین: پرولتاریا

درحالی که دارد ساختمان سوسیالیسم بنا می‌کند، تا زانو در لجن بورژوازی است. و یا به قول مارکس: روح مردگان بر زندگان سنگینی می‌کند. تجربه‌های ملت‌های انقلابی و شکست‌هاشان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. در این شکست‌ها عناصر مثبت و منفی وجود دارد. باید آن شرایط - خاصی که زمینه‌های شکست را پدید می‌کند ارزیابی گردد و یا مجموع عواملی که زمینه‌های موفقیت و پیروزی را مهیا می‌کنند، شناخته شود. زیرا جامعهٔ بشری در سیر تکامل تاریخی خود، هرگز پیشرفت در خط مستقیم و رشد همگون نداشته است. فرق است میان رنسانس و عصر روشن‌بینی. اولی بازگشت‌پذیر بود و در آن، ابرهای سیاه می‌توانستند جمعیت‌خاطر را پراکنده و افق را تیره و تار بکنند: جوردانو برونو زنده در آتش سوزانده می‌شد و گالیله محکوم به سکوت می‌شد. ولی در عصر روشن‌بینی، کارچندانی از ارتجاع فنودالی نمی‌توانست برآید. زیرا به قدرکافی نیروهای مخالف زورآور شده بودند و اسباب پیروزی‌شان کم و بیش فراهم بود. و به همین دلیل، مقاومت ارتجاع چیزی جز تأخیر در حلول "صبح سعادت" نبود. این‌که ناپلئون دیوارهای فرسودهٔ نظام کهن را در اروپا به لرزه درآورد و رسم‌های عتیق را برانداخت، این کار، بیش از آن‌که به دست لشکریان او صورت گرفته باشد، به دست نیروهای صورت گرفت که دیگر نمی‌خواستند و نمی‌توانستند حکومت‌های فرتوت را برتابند. و بعدها نیز، بازگشت بوربن‌ها و لوئی هجده به سلطنت چیزی جز یک کم‌دی نبود.

لیکن سرمایه‌داری نیز که منابع محدود کرهٔ زمین و امکانات مادی و معنوی بشر را در راه ساختن اسلحه و برپایی جنگ‌ها تلف نموده و برای کسب سود بیشتر به نفع یک اقلیت کوچک، محیط زیست را تخریب می‌کند،

خود گرفتار بحران اضافه تولید است. مارکس می‌گوید:

"در گردش پیشرفتهٔ سرمایه‌داری با موانعی روبرو هستیم که دیگر نمی‌توان نادیده‌شان گرفت. این موانع عبارتند از: (۱) کار لازم به منزلهٔ حد ارزش مبادله‌ای موجود برای کار زنده، (۲) ارزش اضافی به منزلهٔ حد کار اضافی و رشد نیروهای تولیدی، (۳) پول به منزلهٔ حد تولید، (۴) محدودیت تولید ارزش‌های مصرفی برپایهٔ ارزش مبادله‌ای" (مارکس، مبانی نقد اقتصاد سیاسی ص ۴۰۳، ترجمهٔ باقر پرهام، احمد تدین، انتشارات آگاه، چاپ اول، بهار ۱۳۶۳). مارکس همچنین نشان می‌دهد:

زمینهٔ زوال سرمایه‌داری درگرایش ذاتی او به جهانی شدن هست، در این گرایش که از تمام منابع جهانی بهره‌برداری کرده تولید را افزایش دهد، بی‌آن‌که قادر باشد تضاد میان تولید ارزش‌های مصرفی و ارزش مبادله‌ای را حل کند (همان، ص ۳۹۳-۴۰۳، و مشخصاً دربارهٔ گرایش سرمایه به جهانی شدن ص ۳۹۴-۳۹۶).

معنای آن سخنان، اول این است که برخلاف دیگر مناسبات تولیدی پیشین، بحران در سرمایه‌داری ناشی از کاهش مصرف نیست (این کاهش پیش شرط همهٔ بحران‌ها در تمام نظام‌های استثماری است)، بلکه به قول انگلس، اساساً ناشی از اضافه تولید است که بنیان مادی آن را در بالا دیدیم. و دوم این‌که آنارشی ذاتی سرمایه‌داری موجب می‌شود که به محض افزایش تولید ارزش‌های مصرفی و عرضهٔ بیشتر کالاها، ارزش مبادله‌ای (یا قیمت‌های) آن‌ها، تحت تأثیر قانون عرضه و تقاضا، کاهش یابد و سرمایه از بخش‌های "اشباع شده" فرار کند. این امر مانع گسترش تولید در جهت